



والکیری ها

ترجمه ی آرش حجازی - حسین شهرابی

دانشگاه
تولینو



کاروان

رمان

به نام بی نام او

نام کتاب: والکیری ها نویسنده: پائولو کوئلیو مترجم: آرش حجازی- حسین شهرابی

انتشارات: کاروان تعداد صفحات: ۲۰۱ صفحه

این کتاب با دیگر کتاب های پائولو، بسیار متفاوت است. به گفته ی او: " نوشتن این کتاب بسیار دشوار بود، اول به خاطر آن که به مسائلی می پردازد که پذیرش آن ها چندان آسان نیست. دوم، به خاطر آن که تا به حال این داستان را بارها برای خیلی ها نقل کرده بودم و می ترسیدم انرژی اش را برای تبدیل به نوشته گرفته باشم. سوم، برای نقل اتفاق ها مجبور شدم وارد جزئیات گوناگونی از زندگی شخصی ام بشوم و نشان دادن ضعف ها و لغزش هایم در زندگی خصوصی ام آسان نبود."

داستان این کتاب برگرفته از واقعیت و در اصل مربوط به یکی از سفرهای پرمعنای پائولو می باشد که به خاطر انجام دادن تکلیفی که از طرف استادش تعیین شده بود، آغاز می شود. او می بایست ماجراهایی را از گذشته اش فراموش کند و به همین دلیل استادش به او توصیه می کند تا فرشته اش را ببیند. پائولو تصمیم می گیرد برای انجام این تکلیف و این که دریابد که چه طور می شود با فرشته ها ارتباط برقرار نمود، به همراه همسرش " کریس"، از برزیل عازم صحرای موجاوه شوند. این صحرا، بیابانی وسیع است که در ۵ ایالت آمریکا کشیده شده و تا مکزیک هم ادامه پیدا می کند و پر است از منطقه های بکر و خاص و مناظری شگرف.

تمام وقایع نقل شده در این کتاب، بین ۵ سپتامبر و ۱۷ اکتبر ۱۹۸۸ اتفاق افتاده است و تمام اساس داستان حقیقت دارد. در اولین گام با " توک"، یکی از اساتید جوانی که خبر دارد چه طور می شود با فرشته ها ارتباط برقرار کرد، ملاقات می نمایند. متوجه می شوند که فرشته ها همان شکلی را به خودشان می گیرند که آدم ها خیال می کنند. چون آن ها افکار خدا به شکل زنده و حاضرند و باید با خرد و آگاهی ما خودشان را منطبق کنند. در صحرا می آموزند که بیابان از

صبح و عصر ساخته شده، بقیه ی زمان های آن خطرناک است و بهترین قسمت بیابان، تنهایی ست. همسر پائولو که در طول گذشت سالیان زندگی مشترک در کنار پائولو، تقریبا نسبت به اصول و سنت پائولو تمایل خاصی نداشته، در این سفر کم کم علاقه مند می شود که او هم آموزش هایی ببیند و چیزهایی یاد بگیرد و بسیار جالب است که در طول داستان می خوانیم که کسی که اول توانسته با فرشته ی نگهبانش صحبت نماید، همسر پائولو است نه خود پائولو. در ملاقات با "توک" که در صحرا زندگی می کند، "توک"، همسر پائولو را با جریان ذهن دوم در انسان ها آشنا می نماید و به او می آموزد که چه گونه ذهن دوم اش را مهار کند. "کریس" یاد می گیرد که برای آن که بتواند در زمان حال زندگی کند، باید ذهن دوم اش را مهار نماید و همین طور آموزش نگاه کردن به افق و مفهوم آن را می آموزد و در طول سفرشان به صورت یک برنامه ی مرتب هر روز تمرین ها را انجام می دهند. یک روز در جریان گشت و گذار در صحرا هر دو به استقبال مرگ می روند که به صورت معجزه آسایی نجات پیدا می کنند و آن جاست که این نکته را می آموزند که: فرشته ها از طریق دیگران نیز، خودشان را به ما نشان می دهند.

زمانی فرا می رسد که استاد جوان به آن ها می گوید برای رسیدن به پاسخ دیگر پرسش هایشان باید گروهی به نام "والکیری" ها را پیدا کنند. "والکیری ها" دسته ای از زنان بیابانگرد هستند که در صحرا زندگی می کردند و هیچ وقت مدت زیادی جای ثابتی باقی نمی ماندند، اما از خود علامت هایی به جا می گذاشتند. به همین دلیل، مدتی طول می کشد تا در ادامه ی سفرشان بتوانند آن ها را بیابند و با آن ها همراه می شوند تا تکنیک های لازم را از آن ها بیاموزند. اما پائولو تنها به صحبت کردن با فرشته اش راضی نیست و می خواهد راهی را بیابد تا بتواند فرشته اش را ببیند و تمام زیبایی رسیدن به خواسته اش، یک روز مانده به پایان سفر و بازگشتشان از صحرا، اتفاق می افتد که بسیار جذاب و خواندنی ست.

با خواندن این کتاب در می یابید که ما تنها نیستیم. جهان دارد عوض می شود و ما بخشی از این دگرگونی هستیم. فرشته ها ما را راهنمایی می کنند و نگهبانان هستند. به رغم تمام بی عدالتی های جهان و به رغم تمام چیزهایی که بر ما رخ

می دهد و احساس می کنیم سزاوارش نیستیم، و به رغم اینکه گاهی احساس می کنیم قادر نیستیم بدی های مردم و بدی های دنیا را اصلاح کنیم، به رغم همه ی دلایل بزرگ، عشق قوی تر است و به رشدمان کمک خواهد کرد. تنها در آن هنگام است که می توانیم ستاره ها و معجزات را درک کنیم.

امیدوارم با خواندن این کتاب شگفت انگیز، افق دیدتان به گستره ی عظیم عالم، گسترش یابد.

شاد باشید و عاشق